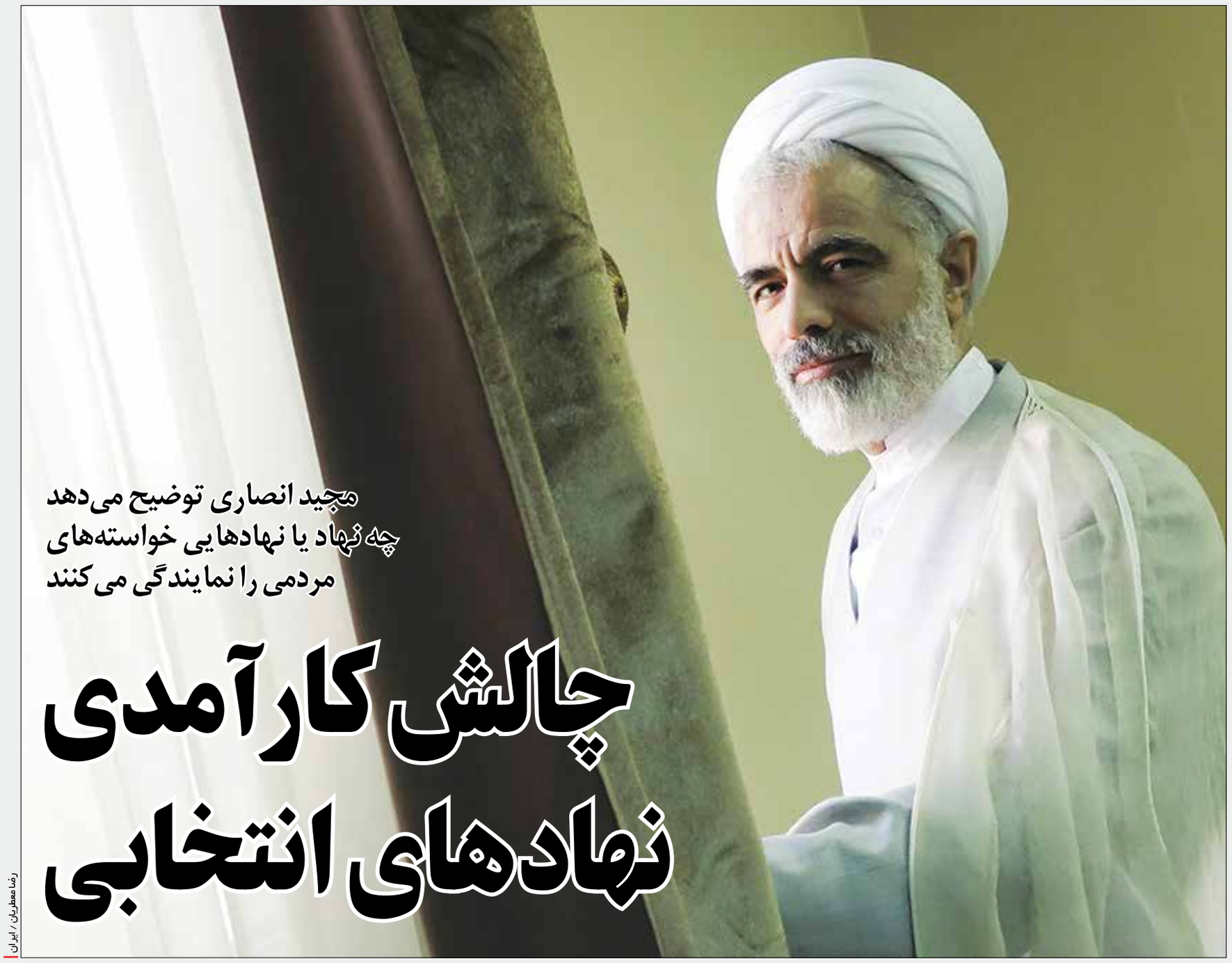


تغییر قانون اساسی روسیه برای تحقق کدام هدف سیاسی است؟

پوتین قدرت را با خود به سایه می‌برد



مجید انصاری توضیح می‌دهد چه نهاد یا نهادهایی خواسته‌های مردمی را نمایندگی می‌کنند

چالش کارآمدی نهادهای انتخابی

رضا معطریان / ایران

ابراهیم بهشتی
دبیر گروه سیاسی

ایران ما

مجید انصاری عضو ارشد مجمع روحانیون مبارز سابقه حضور در مجلس و دولت را در کارنامه سیاسی خود دارد. او حالا عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام است و بواسطه این حضور ممتد در نهادهای مختلف ارزیابی مناسبی از سازوکارهای حقوقی و حقیقی حاکم بر ساختار سیاسی ایران دارد. گفت‌وگو با وی با محوریت بررسی کیفیت «نظام نمایندگی» در ایران است اینکه نهادهای انتخابی چقدر توانسته‌اند مطابق با فلسفه وجودی خود، مطالبات عمومی را نمایندگی کنند و اصطکاک‌های موجود بین نهادهای انتخابی و انتصابی چه مشکلاتی را پیش روی حاکمیت و تحقق خواسته مردم قرار داده است. این فعال سیاسی اصلاح‌طلب توضیح می‌دهد که تفسیرهای نادرست شورای نگهبان از اصل ۱۱۳ قانون اساسی و نظارت بر انتخابات کارآمدی نهادهای انتخابی را به چالش کشیده است. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

■ **بحث ما درباره نظام نمایندگی در جمهوری اسلامی ایران است و اینکه نهادهای انتخابی مثل دولت، مجلس و شورا‌ها در ۴۰ سال گذشته چقدر کارکرد داشته و کارویژه‌های خود را بروز داده‌اند یا در چه بخش‌هایی با چالش‌هایی مواجه هستیم. در ابتدا می‌خواهم توضیح دهید که اساساً جایگاه مردم و نظام نمایندگی در اندیشه امام(ره) به‌عنوان بنیانگذار انقلاب اسلامی کجاست؟**

بررسی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های حضرت امام تا پایان عمر ایشان در مقاطع قبل و بعد از پیروزی انقلاب نشان می‌دهد که در دیدگاه ایشان رأی و اراده مردم یکی از پایه‌ها و ارکان اصلی هم مقبولیت و هم مشروعیت نظام سیاسی است در برابر دیدگاه دیگری که مطرح بوده و امروز هم کم و بیش مطرح می‌شود. این دیدگاه مسأله حکومت اسلامی به معنای تعیین یک ساختار سیاسی قطعی از سوی خدا در کلیت نظام ولایت فقیه به معنای عام کلمه و کشف این موضوع از طریق خبرگان و رأی مردم به عنوان بیعت اجباری (الزام شرعی) و الزامی را مطرح می‌کند.

یعنی این بیعت، واجب است و باید از آن حمایت کنند. در واقع رأی مردم نقشی در مشروعیت ندارد بلکه مقبولیت را بیشتر کرده یا موجب تحقق حکومت اسلامی می‌شود. در واقع تحقق خارجی حکومت اسلامی با حضور مردم است.

بین این دو اندیشه فاصله زیادی وجود دارد. البته حضرت امام در دوران معاصر مسأله ولایت فقیه را با شجاعت در درس‌هایشان در نجف مطرح کردند. مبتکر ولایت فقیه ایشان نبودند چون این مسأله یک موضوع دامنه‌دار فقهی است بلکه ایشان احیاکننده این اندیشه و پیگیری کننده آن تا مرحله تشکیل یک نظام سیاسی و حکومت بر پایه ولایت فقیه بوده است.

در عین حال بینش حضرت امام آن بینش حکومتی یک طرفه نبوده است. به تعبیری دیگر ایشان حضور و رأی مردم را صرفاً از باب تکلیف شرعی نمی‌دانسته‌اند بلکه آن را یک حق تلقی می‌کرده‌اند. ایشان معتقد بودند اگر مردم نباشند، اولاً حکومت دینی تحقق پیدا نمی‌کند و ثانیاً اگر مردم نیایند چنین تکلیفی دیگر از عهده فقیه و فقها هم ساقط است.

■ **درحقیقت می‌توان این سؤال را مطرح کرد در تفاوت این دو دیدگاه که اگر در جامعه‌ای فقیه یا فقها قدرت داشته باشند و بازور حکومتی را بر مردم تحمیل کنند، آیا فقها چنین حقی دارند و این عمل برای فقها شرعاً جایز است یا جایز نیست، یا حداقل چنین تکلیفی برای آنان وجود دارد یا ندارد؟**

نظر قاطع امام این بود که صرف نظر از اینکه در دوران معاصر حکومت بی‌پشتوانه مردمی اصلاً شکل نخواهد گرفت و اگر شکل بگیرد دوام نخواهد داشت، این تکلیف وجود ندارد و فقیه هم حق چنین کاری ندارد.

ریشه‌های فقهی کلامی این موضوع مفصل است و من تنها اشاره کوتاهی می‌کنم که این مسأله از لحاظ کلامی و فلسفی به نگاه اسلام و قرآن و موضوع انتخاب‌گری و آزادی انسان برمی‌گردد، چنانکه انسان در اصل پذیرش دین هم آزاد است.

در سنت امیرالمؤمنین(ع) و خود پیامبر(ص) نیز مشاهده می‌کنیم که ایشان با تبیین ۱۳ سال در مکه جامعه را آموزش داد و آنان مؤمنانه، داوطلبانه و بلکه عاشقانه با ایشان همراهی کردند و بعد اهل مدینه از ایشان دعوت کردند و حضرت استقبال کردند. در واقع مردم به استقبال پیامبر رفتند و ایشان را به مدینه آوردند و بدون اکراه و اجبار به غیر از وجه نبوت پیامبر، ریاست دنیایی او را هم پذیرفتند.

وقتی که نوبت به امیرالمؤمنین رسید، ایشان با وجود هجوم سنگین نمایندگان جهان اسلام آن زمان که حتی از کوفه و بصره و مدینه و جاهای دیگر آمده بودند، حضرت خلافت را رد می‌کردند و در نهایت با فشار سنگین مردم آن را می‌پذیرند. (حضرت می‌فرماید آنچنان هجوم آوردند که نزدیک بود حسنین در زیر دست و پای جمعیت انقلابی لگدمال شوند). آن جمله معروف «لولا حضور الحاضر وقیام الحجة بوجود الناصر...» اگر حجت خدا بر من تمام نشده بود، با این جمعیت عظیم حاضر و یاران فراوان، من خلافت را نمی‌پذیرفتم و عنان شتر خلافت را بر دوش آن می‌انداختم. اگر دیدگاه دوم یعنی تحکم را بپذیریم ایشان نمی‌توانست از تکلیف شانه خالی کند. تازه در اینجا زوری هم در کار نبوده است اما به هر حال حضرت می‌فرماید چون مردم آمدند و زمینه مهیا شد، من بیعت را پذیرفتم.

بنابراین تشکیل حکومت از سوی امام خمینی هم بر پایه رویکرد داول بوده. من اطمینان دارم که امام در سال ۵۸ وقتی فرمودند برای اصل نظام رفراندوم برگزار کنیم، اگر اکثریت مردم به جای آری نه گفته بودند امام برمی‌گشتند قم و می‌گفتند تکلیف از من ساقط شده است.

■ **یعنی مرحوم امام حتی در جریان مبارزات هم اگر احساس می‌کردند که نمایندگی مردم را ندارد و مردم خواستی برای تشکیل حکومت دینی ندارند، ممکن بود چه بسا در رشیوه حرکت انقلابی خود تجدید نظر کنند؟**

نه. دو چیز را نباید به هم خلط کرد. یکی بحث نهی از منکر است و دیگری اقدام به تشکیل حکومت. امام تا آخر حتی اگر تنها هم بماند مثل همان صحبتی که فرمودند: اگر خمینی تنها هم بماند از این فرودگاه به فرودگاه دیگری رود و ظلم رژیم شاهنشاهی را می‌گوید. اینکه علیه یک حکومت جبار استبدادی و ضد دینی ایشان به عنوان یک مرجع دینی وظیفه تبلیغ و افشاگری و مبارزه داشت یک بحث است اما اینکه یک حکومتی را از لحاظ شکل، نوع و اصل حکومت بر مردم تحمیل کند، موضوع جداگانه است.

حضرت امام مقوله مبارزه را داشت و اگر مردم همکاری نمی‌کردند باز هم امام سازش نمی‌کردند و ممکن بود به شهادت ایشان ختم شود یا تا آخر عمر در مبارزه باشد. کاری که سایر علمای بزرگ مانند شهید ثانی یا شهید مدرس انجام دادند. به هر حال شبهه‌ای در این نیست که در مکتب سیاسی امام، مردم از ارکان حکومت در کنار اسلامیت هستند و این دو از یکدیگر جدا نیستند. به تعبیر مقام معظم رهبری «جمهوریت قید انضمامی به نظام نیست که بگوییم نظام حکومت اسلامی است و یک چیزی به نام جمهوریت به آن الصاق شده است بلکه اینها در هم تنیده هستند.»

تا آخر هم امام، پاسدار همین مکتب و اعتقاد بودند. حتی در زمان جنگ هم اجازه ندادند انتخابات یک روز به تأخیر بیفتد. به هر صورت این موضوع قطعی و مسلم است که امام، جمهوریت را می‌خواستند و مجلس هم به عنوان نماد برجسته جمهوریت حتی برجسته‌تر از ریاست جمهوری به لحاظ تکثر و حوزه اختیار در اندیشه امام تجلی واقعی داشت.

■ **بر این اساس ساختارها شکل می‌گیرد و نظام نمایندگی مستقر می‌شود. سؤال این است که در این مسیر آیا رأی مردم ذاتاً دارای اهمیت و تعیین کنندگی است؟ یعنی مجلسی که تشکیل می‌شود مکلف است مطالبات مردم را دنبال کند یا آن که برخی مصلحت‌ها یا نهادها می‌توانند این مطالبات مردمی را تعدیل کنند؟ در حقیقت رأی مردم باید نافذ باشد؟**

از صحبت‌های امام با نمایندگان مجلس پیام‌هایی که ایشان در افتتاح ادوار مجلس داشته‌اند و صحبت‌های امام با خبرگان این طور برمی‌آید که ایشان نمایندگی مجلس را نوعی وکالت می‌دانستند. یعنی به نوعی نمایندگان مجلس و خبرگان رهبری وکیل مردم هستند و قواعد کلی وکالت حاکم است. نمی‌خواهم بگویم عیناً همه احکام شرعی وکالت موردی و شخصی بر این وکالت جمعی و سیاسی حاکم است چون این ۲ حوزه متفاوت است اما در حال مسأله ذیل موضوع وکالت قرار می‌گیرد.

به همین سبب در متن سوگندنامه‌هایی که چه برای ریاست جمهوری و چه برای نمایندگان مجلس در قانون اساسی آمده و این سوگندنامه یک سوگند شرعی وقطعی است، نقص آن به اصطلاح فقهی «حنث یمین» به معنای شکستن سوگند تلقی می‌شود که هم گناه است و هم کفاره دارد. آنجا می‌بینیم که استناد این سوگندنامه بر این است که من سوگند می‌خورم که حافظ امانتی باشم که مردم به من داده‌اند.

پس نمایندگی مردم در مجلس وکالت است از مردم و وکیل نمی‌تواند از چارچوب کلی موضوع وکالت خارج شود. اگر خارج شود در واقع نقض حقوقی کرده و باید مکانیزمی برای عزل او باشد همچنان که در وکالت‌های حقوقی دیگر این مسأله وجود دارد و وکیل نمی‌تواند بر خلاف موضوع وکالت، حوزه اختیاری که در وکالت‌نامه تنظیم شده و بر خلاف مصالح موکل خود عمل کند.

بنابراین خاص تأمین منافع موکلان شرط انجام وکالت است چون موضوعات به موضوع کلی ملی باز می‌گردد و تک تک آحاد جامعه نمی‌توانند در همه حوزه‌ها صاحب نظر باشند و اگر صاحب نظر هم باشند سازوکار اجرایی آن وجود ندارد. طبیعتاً در آنجا نمایندگان مجلس باید بهترین راه برای اداره کشور، تأمین زندگی مردم، اقتصاد مردم، حوزه سیاست داخلی و خارجی و... را مطالعه و بررسی کنند و با مشورت با یکدیگر و با بهره از لوایحی که از سمت دولت به عنوان امین عادل مردم می‌آید بنا نهایت دقت بهترین تصمیم را بگیرند. البته لوایحی که از سمت دولت می‌آید باز هم از حوزه وکالت مردم است. بنابراین در یک جمله نهاد مجلس و نمایندگی مجلس، نهاد وکالت است از سوی مردم؛ وکالتی خاص برای ریل‌گذاری نرم‌افزاری اداره کشور بر پایه منافع واقعی و مطالبات مردم.

■ **در قانون اساسی سال ۵۸ به نظر می‌رسد همین توجه به رأی و جایگاه مردم به قانون اساسی راه پیدا می‌کند و خیلی از نهادها همچون قوه قضائیه و صدا و سیما به صورت شورایی اداره می‌شوند حتی ما گزینه شورای رهبری را هم داریم.**

بله. همین طور که اشاره شد فضای اول انقلاب فضای تقسیم قدرت در میان آحاد جامعه بود. حضرت امام هم علاوه بر نگاه فقهی - فلسفی - کلامی یک نگاه آسیب شناسانه هم به قدرت داشتند. ایشان فردی با هوش سیاسی بالا بودند لذا در آسیب شناسی قدرت به این نتیجه رسیده بودند که اگر تکیه‌گاه حکومت آحاد مردم باشند، هر مقدار سطح و عمق این تکیه‌گاه گسترش پیدا کند به گستره کل ملت و کشور، تضمین بقا و مقاومت در برابر تهدیدات بیشتر خواهد انجامید. اما به هر میزان که این‌ها ضعیف شود و تمرکز بیشتری پیدا شود ممکن است در جایی سرعت عمل بهتر باشد اما آسیب هم زیاد می‌شود.

حداقل در دوران ۱۰ ساله رهبری ایشان، حقانیت این نظریه اثبات شد. چون مشاوران زیادی به ایشان توصیه می‌کردند که فعلاً کشور مدتی با شورای انقلاب اداره شود و حتی می‌گفتند قانون اساسی هم نیازی نیست و مردم استبداد زده شاهنشاه دیده را بگذاریم چند سال دموکراسی را تمرین کنند و بعداً قانون اساسی را اجرا کنیم اما امام حتی یک روز را هم از دست ندادند و همان ماه‌های اول تمام ارکان قدرت ملت را استوار تثبیت کردند.

ولایت فقیه در مهندسی قانون اساسی به عنوان نخ تسبیح اجزای حکومت است ولی فقیه در قانون اساسی در جایگاه دفاع از حقوق مردم نقش هماهنگ‌کننده این قوا به سمت منافع مردم و سیاستگذاری‌های کلان و نظارت کلان است تا از پراکنش جلوگیری کند. به نظرم طراحی خوبی است که بین حقوق شرعی ولایت و حقوق اساسی مردم و هم برای اداره درست امور هماهنگی خوبی شده است.

> امام(ره) حضور و رأی مردم را صرفاً از باب تکلیف شرعی نمی‌دانسته‌اند بلکه آن را یک حق تلقی می‌کرده‌اند. ایشان معتقد بودند اگر مردم نباشند، اولاً حکومت دینی تحقق پیدا نمی‌کند و ثانیاً اگر مردم نیایند چنین تکلیفی دیگر از عهده فقیه و فقها هم ساقط است. اطمینان دارم که امام در سال ۵۸ وقتی فرمودند نظام برای اصل رفراندوم برگزار کنیم، اگر اکثریت مردم به جای آری نه گفته بودند امام برمی‌گشتند قم و می‌گفتند تکلیف از من ساقط شده است

ادامه در صفحه ۱۴

تحلیل

نهادهای تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز چگونه می‌توانند نهاد نمایندگی مردم باشند!

اثر بخشی نهاد تصمیم‌ساز



محمد فاضلی
عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

■ **طرح مسأله**

انتخابات مجلس شورای اسلامی نزدیک‌تر و فضا برای طرح مسائل انتخابات در ایران مساعدتر می‌شود. جمهوری اسلامی ایران در گذشته بیش از هر چیز و به شکلی غیرمتناسب با بقیه مسائل مرتبط با مجلس، بر افزایش مشارکت در انتخابات تأکید داشته است. نهادهای دموکراتیک به شرطی ارزشمند هستند که نقشی مهم در حل و فصل مسائل عمومی، کاهش خشونت، بهبود نظام تصمیم‌گیری، کاهش ناکارآمدی، افزایش کیفیت زندگی و توسعه پایدار داشته باشند. مشارکت حداکثری، ممکن است در کوتاه و میان‌مدت مسأله مشروعیت نظام سیاسی را حل شده تصویر کند، اما مشروعیت نظام‌های سیاسی در درازمدت تابع کارآمدی در حل مسأله و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان است. هر نهادی که به حاکمیت قانون، کاهش فساد، افزایش پاسخگویی، ارتقای شفافیت، ظرفیت حل مسأله و تصویر کردن چشم‌انداز روشن از آینده کمک نکند، به بحران مشروعیت کمک کرده و خودش نیز بحران مشروعیت پیدا می‌کند. برآورد امروز من این است که تأکید بر مشارکت حداکثری و غفلت از سایر وجوه مجلس، کارآمدی این نهاد را کاهش داده و عملاً مشارکت حداکثری نیز با تردید روبه‌رو شده است. آخرین نظرسنجی‌های انجام‌شده در سطح شهر و استان تهران نیز کاهش مشارکت احتمالی در انتخابات مجلس در اسفند ۱۳۹۸ را نشان می‌دهد که ممکن است بر اثر انسجام اجتماعی حاصل از تشییع باشکوه سردار شهید سلیمانی و بالا رفتن سطح تنش با امریکا تا حدودی بر آن افزوده شود. نکته اما این است که دیگر به صرف بالا بودن مشارکت، نمی‌توان از مجلس انتظار اثربخشی داشت. چرا اثربخشی و کارآمدی مجلس شورای اسلامی در ایران تا به این اندازه در معرض تردید قرار گرفته است؟

■ **برخی بنیان‌های ساختاری مجلس**

تصویری که در سالیان گذشته از مجلس شورای اسلامی و نمایندگان آن در عرصه عمومی شکل گرفته، حائز مشخصات زیر است:

مجلس فاقد استقلال برای در دستور کار قرار دادن اصلاحات قانونی مناسب یا اعمال نظارت‌های ضروری است.

اغلب نمایندگان مجلس، منافع شخصی خود را دنبال می‌کنند.

مجلس فاقد طرح و برنامه مشخصی برای اصلاحات سیاستی است.

محلی‌گرایی بر لحاظ کردن منافع ملی در کردار نمایندگان و آرای ایشان غلبه یافته است.

دانش و سیاست‌پژوهی جایگاه شایسته‌ای در رفتار نمایندگان و خروجی‌های مجلس ندارد.

مجلس و نمایندگان آن در قبال عملکردشان پاسخگو نیستند.

فهرست این گونه نقصان‌ها در عملکرد مجلس شورای اسلامی را می‌توان طولانی‌تر کرد اما برای این نوشتار همین میزان کفایت می‌کند. سؤال مهم این است که علل ساختاری این نقصان‌ها چیست؟ من تلاش می‌کنم خیلی خلاصه برخی علل بروز این وضعیت را تشریح کنم.

اول، دموکراسی و پذیرش انتخابات به عنوان شیوه برگزیدن نخبگان سیاسی، به معنای پذیرش تنوع، تکثر و حدی از نیروی گریز از مرکز و تمایل به بی‌نظمی یا همان آنتروپی سیاسی است. نفس تشکیل مجلس به معنای طرح شدن ایده‌ها و منافع متکثر است که همگی برای در دستور کار قرار گرفتن و اولویت یافتن تلاش می‌کنند. بدیهی است که یک کشور نمی‌تواند به همه آن چیزهایی که اولویت تلقی می‌شوند تمرکز کند و اولویت‌بندی باید در چارچوبی ساختاری صورت گیرد. احزاب سیاسی چارچوب‌هایی برای جلوگیری از بی‌رویه و نامتناسب شدن تکثر و ایجاد تمرکز هستند. احزاب در اصل، افراد متکثر را در چارچوب‌های مشخصی گرد هم می‌آورند و برنامه‌دار شدن را امکانپذیر می‌کنند.

نمایندگان مجلس در ایران به دلیل فقدان پایگاه حزبی، هر کدام نماینده منافع خود به حساب می‌آیند. هر قدر احزاب بیشتر تضعیف شوند و هویت‌های جمعی نمایندگان بیشتر به افراد تقلیل یابد، منفعت‌طلبی‌های شخصی بیشتر گسترش می‌یابد. وضعیت جاری مجلس شورای اسلامی بروزی از ضعف شدید احزاب و فقدان هویت‌های جمعی است و حتی نمایندگان یک شهر یا استان را نیز غالباً نمی‌توان زیر یک هویت و منافع فراتر از فرد گرد هم آورد. آنچه اغلب نمایندگان مجلس را هدایت می‌کند، منافع شخصی به علاوه تضمین رأی آوردن در دوره بعدی و تداوم بقا در مجلس است.

دوم، یک نماینده به عنوان فرد، توان علمی و تخصصی لازم برای تدوین برنامه عمل در مجلس را ندارد - و هیچ نماینده‌ای در جهان چنین قابلیتی را به صورت فردی ندارد - و نه هیچ الزامی برای تبعیت از برنامه یا سیاست مشخصی دارد. احزاب سیاسی می‌توانند منابع مالی، نیروی انسانی، سرمایه فکری و حافظه تاریخی لازم برای تدوین برنامه سیاسی و سیاستی منسجم و همچنین درس آموزی از گذشته را فراهم کنند، اما چنین ظرفیتی برای افراد وجود ندارد. تضمین تداوم حضور هر نماینده در مجلس در شرایط فعلی مستلزم پاسخ دادن به مطالبات رأی‌دهندگان، جبران کردن کمک‌های مالی و حمایت‌های حامیان انتخاباتی و توسعه دادن قدرت شخصی با اعمال نفوذ در به کار گماشتن نزدیکان و افراد تحت الحمایه خود در سمت‌های اداری در شهرستان و استان است. سهم و نقش آفرینی نماینده در ارتقای هویت جمعی یک جریان یا حزب سیاسی - بالاخص برای آنهاکه نماینده تهران نیستند - در اولویت‌های او هیچ جایگاهی ندارد زیرا بقا در مجلس از مسیر هویت‌یابی حزبی و سیاسی نیست بلکه صرفاً از تأمین منابع پدرسالارانه برای افراد و گروه‌های خاص تأمین می‌شود.

سوم، شفاف و آشکار نبودن رأی نمایندگان سبب می‌شود هیچ گونه پاسخگویی در قبال عملکردشان به صورت مشخص نداشته باشند. مردم در اصل وکلای خود را به جایی می‌فرستند که هیچ ردپایی از عملکرد ایشان در مجلس که قابل استناد به شخص نماینده باشد برجای نمی‌ماند. نماینده می‌تواند شعار ضد فساد سر بدهد و به هر لایحه و طرحی که ماهیت ضد فساد داشته باشد رأی منفی بدهد. شفاف نبودن رأی نماینده به معنای ظرفیت پاسخگو نبودن است. رأی نمایندگان در اغلب مجالس دنیا ثبت می‌شود و همگان قادرند تاریخ عملکرد نماینده در مواجهه با لوایح و مواقع تصمیم‌گیری را مشاهده کنند. مخفی بودن رأی در مجلس ایران ظرفیت بزرگی برای دورویی سیاسی و اجرای نمایش‌های پوپولیستی ایجاد می‌کند. مردم در نهایت بر اساس شاخص‌هایی به نمایندگان رأی می‌دهند که محل مناقشه‌اند. رقبای سیاسی نمایندگان نیز به شاخص‌های لازم برای ارزیابی عملکرد نمایندگان دسترسی ندارند و در نهایت رقابت سیاسی به امری بدون شاخص و صرفاً از جنس سخن پراکنی تبدیل می‌شود که در آن حامیان انتخاباتی وزدوبندها نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کنند. آنچه گفته شد، به این معناست که فقدان احزاب سیاسی و آشکار نبودن رأی نمایندگان، در نهایت به منفعت‌طلب کردن نمایندگان، بی‌برنامگی و کاهش ظرفیت پاسخگویی می‌انجامد، اما اینها همه مشکلات ساختاری مجلس شورای اسلامی در ایران نیست.

ادامه در صفحه ۱۵